جلسه 84- 1326

**یک‌شنبه - 09/03/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اشکال مرحوم صاحب کفایه بود بر تفصیل شیخ بین استصحاب در شک در مقتضی و استصحاب در شک در مانع.

صاحب کفایه بر اساس تقریب مشهور از شیخ که البته ظاهر کلام مرحوم شیخ در صفحه 570 در رسائل هست به ایشان اشکال کرد که جناب شیخ! شما لا تنقض الیقین بالشک را فرمودید مراد از یقین متیقن هست، اراده شده است از یقین متیقن، و اسناد داده شده است نقض به متیقن، و بر اساس این فرمودید چون نقض باید تعلق بگیرد به چیزی که استعداد بقاء دارد، چیزی که منعدم می شود با انعدام أمدش مثل روشنائی چراغ که با تمام شدن نفتش تمام می شود تعبیر نمی کنند انتقض اشتعاله روشنائیش گسسته شد، پس باید متیقن ما که نقض به او اسناد داده شده است شیئی باشد که مقتضی بقاء هست لولا الرافع، وشامل موارد شک در مقتضی نمی شود.

صاحب کفایه فرموده است جناب شیخ! بالوجدان اسناد نقض به خود یقین هست، و مثل نقض البیعة و نقض العهد که حسن اسند نقض بخاطر اضافه شدن به خود بیعت و عهد است، کاری به متعلق آن ندارد، ولذا صحیح است بگوئیم انتقض یقینی باشتعال السراج، نقض را به یقین اضافه کنیم با اینکه متعلق یقین اقتضاء بقاء ندارد، روشنائی چراغ با تمام شدن نفت خودبخود تمام می شود، ولی عرفا صحیح است و حسن اسناد دارد که بگوئیم انتقض یقینی باشتعال السراج.

ولکن حسن اسناد ندارد و رکیک است که بگوئیم انتقض الحجر من مکانه، نقض را اسناد بدهیم به واقع که متعلق یقین است ولو تا رافعی نیاید باقی می ماند، مثل اینه حجر در مکان خودش تا رافعی نیاید باقی می ماند ولکن رکیک است بگوئیم انتقض الحجر من مکانه، سنگ بالای پشت بام را کسی بردارد و به زمین بیاندازد نمی گوشند انتقض الحجر من کانه.

وما ولو قبول داریم که یقین نقض حقیقی شده است به شک، ولکن مراد از نهی نهی از نقض عملی است، نقض عملی نکنیم یقین را با شک، این در اختیار ماست، کما اینکه شما هم که گفتید لاتنقض المتیقن بالشک باید بگوئید نهی شده ایم از نقض عملی طهارت مثلا به شک، نه نقض حقیقی طهارت که تنها به حث می شود.

بعد صتحب کفایه فرمود که اگر کسی به ما اشکال بکند که یقین به حدوث طهارت مثلا باقی است، وبا شک در بقاء طهارت نقض نمی شود، ولذا الآن ما یقین به حدوث طهارت داریم در یک ساعت قبل وشک در بقاء آن داریم در الآن، پس باید اسناد نقض به یقین که به نحو مجازی هست به عنایت اقتضاء متعلق یقین للبقاء باشد والا خود یقین به حدوث که باقی است نقض نمی شود با شک در بقاء، اینکه می گویند لاتنقض الیقین بالشک به عنایت متعلق یقین است و استعمال مجازی شد هاست به عنایت اینکه متعلق یقین اقتضاء بقاء دارد.

صاحب کفایه در جواب گفت: عرف حیث حدوث و بقاء را در استصحاب الغاء می کند، و می گوید ما یقین داشتم به طهارت و یقینم به طهارت با شک نقض شد، یقین به حدوث را نمی بیند که بگوید با شک در بقاء که نقض نمی شود و سر جای خودش هست، یقیین به ذات طهارت را مثلا می بیند و می گوید با شک در طهارت نقض شد، شارع هم می گوید لاتنقض الیقین بالشک عملا.

ومراد از نهی از نقض عملی یقین هم احکام طریقی یقین هست، چون یقین مرآة به متیقن و طریق بع متیقن است وبا لفظ یقین متکلم متیقن را می بیند ولذا احکام متیقن را در نظر می گیرد نه احکام خود یقین را مثل جواز إخبار.

این فرمایش صاحب کفایه اشکال هایی داشت:

اشکال اول: این بود که عرض کردیم انتقض یقینی باشتعال السراج عرفی نیست، اینکه بگوید یقین من به اشتعال سراج گسسته شد عرف می گوید چه گسسته شدنی؟ شمت از اول شک داشتید که یک لیتر نفت دارد این چراغ یا دو لیتر، اگر یک لیتر نفت داشته باشد یک ساعت روشنائی می دهد، اگر دو لیتر نفت داشته باشد دو ساعت روشنائی می دهد، بعد از گذشت ساعت اول یقین شما تمام شد با انتهاء أمدش، اما گسسته نشد یقین من به روشنائی چراغ.

شاهدش این است که اگر یقین داشته باشید که نفتش به اندازه یک لیتر هست و در ساعت دوم خاموش خواهد شد، هیچ وقت نمی گوئید یقین ما به روشنائی چراغ گسسته شد با یقین به عدم، هر دو سر جای خودشان محفوظند، یقین از اول به روشنائی یک ساعت چراغ بود، یقین دوم به عدم روشنائی چراغ در ساعت دوم بود، ربطی به هم ندارند که یقین دوم یقین اول را گسسته و نقض بکند، همینطور است شک.

البته اگر نقض به معنای عدم الوجود باشد صحیح است، انتقض یقینی أی ارتفع یقینی، حیث حدوث را هم در نظر نگیرید در متعلق یقین می گوئید یقین ما به روشنائی چراغ تمام شد و از بین رفت، از بین رفتن یقین غیر از انتقاض یقین است، انتقاض یقین یعنی گسسته شدن یقین، گسسته شدن غیر از تمام شدن و پایان یافتن یک شئ است، شما نمازتان با سلام تمام می شود نمی گوئید انتقضت صلاتی، اما وسط نماز اگر یک شما را هل بدهد بیفتید زمین می گوئید نمازم گسسته شد، ازدواج موقت یک روزه تمام می شود نیم گوئید گسسته شد زوئجیت بین ما، بلکه می گوئید تمام شد، اما اگر این زن از وکالتش در هبه مدت استفاده کند همان ساعت اول بگوید من وکالتا از طرف این شوهر مدت را بخشیدم، می گویند زوجیت بین ما گسسته شد.

ممکن است شما اشکال کنید، بفرمائید که نقضِ به معنای حقیقی در موارد شک در رافع هم صدق نمی کند، پس باید مرا دنقض به معنای مجازی باشد، نقض به معنای مجازی هم دیگه فرقی نمی کند، شد انعدام بعد از وجود، چه فرق است بین یقین در موارد شک در مقتضی و موارد شک در رافع، توضیح الاشکال:

در رد این اشکال اول به صاحب کفایه گفته می شود: همانطور که در خاموش شدن چراغ بخاطر کمبود نفت عرفی نیست بگوئیم گسسته شد یقین من به روشنائی چراغ، چون من از اول یقین داشتم یک ساعت این چراغ روشنائی دارد و نفتش به این مقدار هست بیش از این یقین داشتم به عدم یا شک داشتم در وجود و عدم، از این تعبیر گسسته شدن نمی کنیم، این مطلب درستی است، ولی این در موارد اقتضاء شئ للبقاء هم صادق است، اگر شما چراغی را با نفت زیاد در بیابان روشن کردید، می دانید که یک ساعت دیگر بادهای شدید خواهد وزید و این چراغ را خاموش خواهد کرد، اما می گوئید حالا که بادی نیست بگذار چراغ را روشن کنیم و استفاده کنیم از روشنائی آن، یک ساعت بعد باد شدید می وزد و چراغ خاموش می شود، باز صدق نمی کند که یقین شما به روشنائی چراغ گسسته شد، شما از اول یقین داشتید یک ساعت چراغ روشنائی دارد ساعت دوم بادی شدید خواهد وزید و چراغ را خاموش خواهد کرد، باز تعبیر گسسته شدن یقین عرفی نیست، شک هم بکنید که از اول شک دارید که آیا ساعت دوم باد شدیدی خواهد آمد یا نه، گاهی می آید و گاهی نمی آید، شما هم در اتاق نشسته اید شک می کنید باد شدید آمد که چراغ را خاموش کند یا نه، نمی گوئید یقین من به روشنائی چراغ گسست هشد با شک در باد، از اول ما بیش از این مقدار یقین نداشتیم، یک ساعت چراغ روشنائی دارد ساعت دوم شاید باد آن را خاموش کند، عرفی نیست بگوئیم گسسته شد یقین من با شک، فقط در مورد قاعده یقین عرفی است صدق نقض الیقین بالشک، چون متعلق شک دقیقا همان یقین است، یقین به حدوث و شک ساری در حدوث، در موارد قاعده یقین عرفی است، شما یقین داشتید به عدالت زید از او دعوت کردید برای شهادت بر امر طلاق، اما افرادی آمدند مطالبی گفتند که شما یقینتان به عدالت زید از بین رفت، اینجا صحیح است تعبیر کنید که یقینم به عدالت زید گسسته شد، حال تعبیر گسسته شدن و نقض شدن یقین به چه نکته ای است بعدا عرض خواهم کرد.

اما در مورد استصحاب این تعبیر عرفی نیست، مرحوم شیخ هم که فرمود نقض حقیقی شده است یقین، معلوم نیست مرادش همان معنای اولی نقض باشد که می گفت معنای اولی نقض رفع الهیئة الاتصالیه است، اینکه می گفت یقین نقض حقیقی شده است به شک فلا معنی للنهی عنه همان معنای مسامحی نقض را شاید می گوید، یعنی انعدام الشئ بعد وجوده، ولذا اشکال این است که صدق نقض در استصحاب کلا چه در موارد شک در مقتضی و چه در موارد شک در رافع ممنوع است، صدق نمی کند عرفا گسسته شدن یقین با شک.

پس یک عنایتی در اینجا هست، وآن عنایت این است که عرفا یقین به حدوث را یقین به بقاء هم می بینند، بعد می گویند این یقین نقض شد، تصورا یقین به حدوث طهارت را یقین به طهارت می دانند حدوثا وبقاءا، تصورا نه تصدیقا، در مقام لحاظ تصوری، بعد می گویند گسسته شد یقین متا به طهارت با شک در آن.

مستشکل اینجور می گوید در رد اشکال اول ما به صاحب کفایه، که ما گفتیم انتقض الیقین باشتعال السراج عرفی نیست، مستشکل ممکن است بگوید کما یخطر بالبال که بله قبول داریم عرفی نیست، واگر صاحب کفایه هم بگوید عرفی است زیر بار نمی رویم، اما در موارد شک در رافع هم عرفی نیست صدق انتقاض الیقین بالشک، ولذا دلیل استصحاب یک عنایتی در آن هست یک تجوزی در آن هست، وآن این است که جیث حدوث و بقاء را با هم خلط کرده است، شارع حیث حدوث وبقاء را با هم یکی لحاظ کرده است، کانه شک در بقاء گسسته کردن یقین هب حدث است، چون حیث حدوث و بقاء را ندید گفت یقین داشتی به طهارت و این یقین به طهارت با شک در طهارت گسسته شد یا اینکه تو نباید و جائز نیست که این یقین را با این شک گسسته بکنی، وقتی عنایت و مجوز مطرح شد لافرق بین الشک فی المقتضی و الشک فی المانع.

این بیان بیان خوبی است اما لقائل ان یقول: که ما بعد از اینکه از حمل یک لفظ بر معنای حقیقی محروم شدیم مجاز نیستیم اوسع المجازات را تعیین کنیم برای معنای این لفظ، چون از چارچوب معنای حقیقی بیرون رفتیم داخل شدبم در معنای مجازی برخلاف موضوع له، در یک منطقه تاریک قرار گرفتیم باید أخذ به قدر متیقن بکنیم، مثال بزنم: در روایات قاعده تجاوز آمده: اذا خرجت من شئ و دخلت فی غیره فشککت فشکک لیس بشئ، یک معنای حقیقی دارد خروج من الشئ وآن خروج از خود شئ است که در مورد قاعده تجاوز فرض نشده است خروج از خود شئ، ما شک داریم در رکوع، اگر ما بدانیم از رکوع خارج شده ایم که چه نیاز به قاعده تجاوز داریم، پس معنای حقیقی خرجت من شئ مراد نیست، اما چه شیئی مرا داست؟ ممکن است مراد خصوص محل شرعی باشد مثل محل شرعی رکوع که قبل از سجود است، ممکن است مراد مطلق محل باشد ولو محل اعتیادی، مثل اینکه محل اعتیادی وضوء قبل از نماز است، چون شارع که نفرمود محل شرعی وضوء قبل از نماز است، وضوء که مشروط نیست که بعدش نماز بخوانیم، وضوء محل شرعی ندارد ولی محل اعتیادی وضوء قبل از صلاة است، محل اعتیادی تطهیر و استنجاء قبل از خروج از دستشوئی هست، بعضی ممکن است بگویند اذا خرجت من شئ بعد از اینکه معنای حقیقی اش که خروج از خود شئ است مراد نبود اطلاق دارد، می شود خروج از محل شئ سواءا کان محلا شرعیا او محلا اعتیادیا، محل عادی و عرفی، اما خود بزرگان فرموده اند که ما مجوز نداریم که معنای اوسع در نظر بگیریم برای اذا خرجت من شئ، آن معنای حقیقی که ظاهر از لفظ است مراد نیست، پس چه معنایی مراد است نمی دانیم، لذا باید قدر متیقن بگیریم، قدر متیقن خروج از محل شرعی است، این بیان را مرحوم شیخ در همین جا تکرار می کند با این توضیحی که ما عرض کردیم، می فرماید گسسته شدن یقین به شک به آن معنای حقیقی که صادق نیست، بله چه در موارد شک در رافع چه در موارد شک در مقتضی، قبول، اما بعد از اینکه این معنای حقیقی مراد نشد اقرب المجازات و قدر متیقن از مجاز این است که مراد آن یقینی باشد که متعلقش اقتضاء بقاء و استمرار داشته باشد، این محصل اشکال اول به صاحب کفایه بود

اشکال دوم این بود که عرض کردیم جناب صاحب کفایه! انتقض الحجر من مکانه اگر حجر به آن مکان نچسبیده باشد صادق نیست، گسسته شد سنگ از مکانش باید سنگ چسبیده باشد به مکان آن را بکنیم تا بگوئیم گسسته شد، اما دلیل نمی شود که حالا که این تعبیر صادق نیست ما تعبیر شیخ را انکار کنیم، در آن مواردی که صدق می کند در موارد شک در بقاء متیقن که متیقن گسسته شد، زوحیت بعد از شک در طلاق مشکوک است که گسسته شده است یا نشده است، ولی زوجیت موقت در فرضی که شک داریم یک روزه بود یا یک ساله، اگر یک روزه باشد بعد از گذشتن یک روز گسسته نمی شود بلکه تمام می شود و منعدم می شود به انعدام مقتضی اش، حالا شما گشتید مثال انتقض الحجر من مکانه را برای ما پیدا کردید که امر مستحکم و مبرمی نیست و اقتضاء بقاء ندارد، اقتضاء بقاء به این معنا که تا سنگ را برندارند می ماند سر جای خودش هست، اما به معنای استحکام که خود شما گفتید در متعلق نقض لحاظ می شود، حیث استحکام در اینجا نیست، پس این دلیل بر رد کلام شیخ نیست.

اشکال سوم: جناب صاحب کفایه! شما فرمودید که شک و ظن چون لحاظ می شود که مستحکم نیستند به آنها نمی گویند انتقض الظن یا انتقض الشک. آقا پس این صحیحه ثالثه زراره چیست؟ می گوید ولکن ینقض الشک بالیقین، خوب استعمال شد، چه جوابی می دهید؟ یا در استعمالات است نقض الشبهه گسستن شبهه، مگر شبهه امر مستحکمی است، شبهه مثل شک است.

پس این بیان هم تمام نیست.

{سؤال....جواب: حالا انتقاض الشک ولکن ینقض الشک بالیقین}.

اشکال چهارم: شمای صاحب کفایه در ذیل کلامتان فرمودید برای اینکه آثار موضوع یقین را در نظر نگیریم فرمودید یقین مرآة به متیقن است، پس لحاظ می شود مفهوم یقین فانیا فی متعلقه، وقتی می گویند لاتنقض الیقین یعنی لاتنقض احکام المتیقن. آقا اولا این شد کرّ علی ما فرّ، اینهمه تلاش در رد کلام شیخ آخر شما را رساند به اینجا که گفتید مولا وقتی گفت لاتنقض الیقین یقین را مرآة متیقن دید؟ خود یقین را ندید متیقن را دید؟ خوب اگر خود یقین را ندید متیقن را دید پس نقض را ه مبه لحاظ متیقن اسناد داد، مولائی که یقین را فانی ببیند در متیقن یعنی نگاه نمی کند به این عنوان آلی و فنائی، مثل اینکه شما نگاه می کنید به آینه، یک وقت آینه را می بینید می گوئید آینه ساخت فلان جا چقدر ظریف کاری شده است، این می شود لحاظ استقلالی، یک وقت آینه را می بینید می گوئید عجب قیافه ما بد شده، لحاظ فنائی می کنید، یعنی آینه را که می بینی در واقع صورت خودت را در اینه می بینی، این لحاظ فنائی است یعنی دیگر آینه را نمی بینی، بلکه راجع به عکس خودت نظر می دهی که حالا یا تعریف می کنی از خودت یا بدگوئی می کنی از خودت، اگر بناست یقین لحاظ فنائی بشود در متیقن جناب صاحب کفایه شما می گوئید پس لحاظ نشد احکام یقین بلکه لحاظ شد احکام متیقن، خوب پس اسناد نقض هم به لحاظ متیقن باشد باشد دیگر، چون او ملحوظ است در هنگام تعبیر لانقض الیقین، متیقن و متعلق یقین ملحوظ است ولحاظ یقین لحاظ فنائی وآلی است، ما به ینظر است نه ما الیه ینظر، اینکه شد کرّ علی ما فرّ، شما تلاشتان این بود که بگوئید اسناد نقض به لحاظ یقین است بما هو هو.

اشکال پنجم: این هست که جناب صاحب کفایه! شما فرمودید که ما نقض را نقض حقیقی یقین نمی گیریم تا نهی به آن تعلق نگیرد، نقض عملی است، گویا می خواهید به شیخ اشکال کنید، خوب مگر شیخ غیر از این را می گوید؟ شیخ هم نقض عملی می گوید، صریحا گفته که مراد از نقض المتیقن عدم العمل بمقتضاه است، می فرماید: المراد بدلالة الاتقضاء الاحکام الثابتة للمتیقن بواسطة الیقین لان نقض الیقین بعد ارتفاعه لایعقل له معنی سوی هذا، تعبیر اینجور می کند می گوید المراد من النقض رفع الید عن مقتضاه، پس مراد شیخ هم نقض عملی است، منتهی مرحوم شیخ می گوید وقتی نقض صادق نیست در مورد یقین چون یقین منتقض شد عملا هم معنا ندارد بگوئیم نقض نکنید یقین را، چون یقین به حدوث بود، یقین بود به وجود طهارت تمام شد، ما عمل به مقتضای متیقن می کنیم یعنی آثار متیقن را بار می کنیم نه آثار یقین را، والا مرحوم شیخ هم می گوید مراد نقض عملی است، نقض عملی نکن، خوب یقین را نقض عملی نکن یعنی آثار یقین را بار کن یعنی جاز إخبار، مرحوم شیخ می گوید اینکه نیست، او می گوید مقصود این است که به مقتضای متیقن عمل کن، مثل لاتنقض البیعة، این یعنی نقض عملی نکن بیعت را، معلوم است، منتهی در بیعت، بیعت یک مقتضایی دارد، نقض نکن بیعت را عملا یعنی به مقتضای بیعت وفادار باش شورش نکن علیه آن امیری که با او بیعت کردی، و در اینجا وقتی می گویند لاتنقض الیقین بالشک یعنی به مقتضای آن متیقن عمل کن یعنی اثار طهارت را بار کن.

این اشکالهایی است که به صاحب کفایه متوجه می شود، حال جواب بعضی از این اشکالها بعدا به نحوی خواهد آمد.

اشکال دوم به مرحوم شیخ: ما فی البحوث، در بحوث مطرح کرده اند که جناب شیخ! شما فرمایشتان دو مقدمه داشت:

مقدمه اولی این بود که نقض باید اسناد داده شود به متیقن، و الا یقین نقض شده است حقیقتا، نهی از آن معنا ندارد.

مقدمه دوم این بود که گفتید نقض در جائی اسناد داده می شود به یک شئ که آن شئ اقتضاء بقاء داشته باشد یعنی هیئت اتصالیه داشته باشد، النقض هو الرفع الهیئة الاتصالیة، ولذا گفتید در مواردی که متیقن اقتضاء بقاء دارد عرف یک وجود تقدیری فرض می کند برای آن بقاء، چون می گوید مثلا طهارت خوب یک حدوثی داشت در ساعت گذشته، و یک بقائی دارد در ساعت آینده لو لم یرفعه رافع، وجود فعلی بقاء الطهارة معلوم نیست و الا نیاز به استصحاب نداشتیم، اما این بقاء که وجود فعلی اش محرز نیست چون وجود تقدیری و شأنی دارد یعنی لو لم یرفعه رافعه لبقی، تقض این است که بین آن حدوث الطهارة و بین این بقاء الطهارة که وجود تقدیری و شأنی دارد ما بیائیم فاصله بیاندازیم رفع کنیم هیئت اتصالیه را بین حدوث الشئ و بقاء الشئ، البته این مجاز است چون بقاء الشک بقاء فعلی نیست بقاء تقدیری است وجود تقدیری دارد اسناد نقض به متیقن می شود اسناد مجازی، ولکن مصحح مجاز این است، این فرمایش شمای شیخ بود، جناب شیخ فرمایش شما خلاف وجدان لغوی است، نقض به معنای رفع الاتصال نیست، نقض به معنای رفع البُرم است، باز کردن گره و بستگی، نقض این است، متعلق نقض باید یک شیئی باشد که بسته باشد، نقض این است که این شئ بسته را باز کنیم، نه اینکه یک شیئی که حدوث دارد بقاء دارد اتصال بین حدوث وبقاء آن را از بین ببریم، اینکه نقض نیست، یا فرض بفرمائید دو آب است بیائیم یک آهنی بین دو آب قرار بدهیم که اتصال بین دو آب را از بین ببریم بشود دو تا آب قلیل بعد از اینکه یک آب کر بود، اینکه کافی نیست در صدق انتقاض، انتقاض به معنای رفع اتصال دو شئ متصل نیست، بلکه به معنای حل شئ مفتول و یک شیئی که اجزائش به هم بسته شده اند این اجزاء را باز کنیم، منتهی یک فرقی می کند نقض با حل، در نقض شدت اخذ شده است، شما یک قرص جوشان را در آب اگر حل کنید خوب این قرص جوشان مفتول است دیگر، چون أجزائش به هم پیوسته است، توی آب که می اندازید حل می شود به آرامی باز می شود، به این می گویند حل کردن این قرص جوشان در آب، نمی گویند نقض کردن آن.

ولذا اینکه شما آمدید گفتید که ما در مورد شک در رافع می توانیم وجود تقدیری بگیریم برای بقاء مشکوک بگوئیم طهارت در گذشته موجود بود در آینده هم چون مقتضی دارد فرضش می کنیم باقی است، فرض می کنیم وجود مقتضا را بخاطر وجود مقتضی، خوب این کار اتصال را درست کرد بین حدوث وبقاء، اتصال بین حدوث وبقاء درست کردن که مصحح نقض نیست، باید لحاظ کنید بسته بودن را نه اتصال را تا صدق کند نقض.

تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.